



26 دسمبر 2021

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش دوازدهم)

(چند تصحیح ضروری: در بخش پنجم، صفحه 5، پراگراف 2، سطر 5 تاریخ تولد محمدنادرخان که سال 1262 ش است معادل 1883 م میشود، سهواً 1885 م نوشته شده است؛ در بخش هفتم، صفحه اول، سطر اول: تاریخ شهادت امیر اول حوت 1297 ش - 20 فیبروری 1919 است که سهواً روز 9 حوت نوشته شده و تاریخ میلادی آن نیز 20 فیبروری میباشد؛ همچنان در بخش نهم صفحه اول سطر اول تاریخ 8 حوت به 7 حوت تصحیح شود. از آنجائیکه در آنوقت تاریخ را به ماه های اسلامی و سنه را به هجری قمری می نوشتند، پیدا کردن معادل روز و سال آن در سنه شمسی اغلباً با تفاوت یکی دو روز همراه میباشد و نیز گاهی هم این نقیصه از اشتباه تایپی ناشی میشود. امید است خوانندگان عزیز این مشکل را به نظر اغماض دیده و در تصحیح اشتباهات فوق اقدام فرمایند. - کاظم)

موقف خانواده مصاحبان در عصرامانی:

سقوط امارت امیرنصرالله خان و ارسال بیعت او و سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به شاه جدید امیرامان الله خان توأم با شورش عساکر و زندانی شدن پانزده عضو خانواده مصاحبان از جمله سپهسالار محمد نادرخان و شماری از درباریان یک تراژیدی بزرگ را برای کسانی بار آورد که در خواب رسیدن به قدرت بودند. اما روزگار طوری دیگر چرخید و امیدها چشم برهم زدن به یأس مبدل شدند و بجای رسیدن بقدرت، همه درکنج عزلت و درچنگ اسارت گرفتار گردیدند. انگلیس ها که با شهادت امیرحبیب الله خان خود را یک قدم نزدیکتر به هدف می دیدند، برعکس فرسنگ ها از آن دور شدند و از همان روز درپی دسیسه و توطئه های دیگر افتادند که دوره ده ساله سلطنت شاه امان الله غازی پر از این ماجراها است. در این مبحث صرف به بررسی مسائل و رویداد هایی خواهیم پرداخت که بیشتر به موضوع اصلی این نوشته در ارتباط با موقف خانواده مصاحبان در عصرامانی متمرکز خواهد بود.

اعزام یک هیئت به جلال آباد تحت قیادت محمود خان بارکزائی و انتقال محبوسین به کابل:

قبلاً درباره شورش عساکر به رهبری یک عسکرهراتی از قول علامه فیض محمدکاتب برگرفته از "سراج التواریخ" گزارشی ارائه گردید، اینک نکات متمم آنرا از قول استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی بیان میدارم: امیرنصرالله خان بعد مراسم تدفین برادر بزرگ خود امیرحبیب الله که بوقت بعد از ظهر پنجشنبه اول حوت 1297 ش (20 فیبروری 1919 م) از قصرشاهی جلال آباد برای ویسرای حکومت هند برتانوی پیامی نوشت و به نماینده آن در جلال آباد سپرد تا بطور عاجل به هندوستان بفرستد و در آن امارت خود را به اطلاع رسانید و از ادامه موافقتنامه امیرشهیید به ویسرا اطمینان داد. پس از آن به عین الدوله امان الله خان نامه نگاشت و از مرگ پدرش و امارت خود او را آگاه ساخت تا برایش بیعت کند و این نامه را همدست شجاع الدوله فراشباشی به کابل فرستاد.

صبح زود روز جمعه 2 حوت نامه به شهزاده امان الله تقدیم شد و او با تأثر زیاد از این واقعه رجال سرشناس ملکی و نظامی را فرا خواند و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد ارگ نامه ارسالی نصرالله خان را برای شان قرائت نمود. حضار مجلس او را مستحق جانشینی پدر دانستند و به او بیعت کردند.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

شهزاده بیعت را به دو شرط قبول کرد: یکی جستجوی قاتل پدر و دیگر اقدام فوری برای استرداد استقلال کامل افغانستان. در همان وقت سپهسالار صالح محمد خان به اردوگاه شتافت و بیعت عساکر را اخذ نمود و شهزاده امان الله خان به حیث امیر جدید فردای آنروز یعنی شنبه 3 حوت به قرارگاه عسکری کابل رفت و موضوع را به عساکر ابلاغ کرد و دو شرط خود را نیز با آنها در میان گذاشت. عساکر با سرور و شادمانی حمایت کامل خود را از او و قبول دو شرطش ابلاغ کردند. در همین روز اعلامیه ای بدست نشر سپرده شد و به تعداد زیاد طبع گردید و یک نسخه آنرا همدست شجاع الدوله خان به امیرنصرالله خان فرستاد و تعدادی دیگر آنرا در محلات مزدحم شهر و بیرون شهر و نیز در وسط راه کابل و جلال آباد در بین مردم و عساکر توزیع کردند و نیز وعده افزایش معاش ماهانه 25 روپیه به عساکر داده شد. تعدادی از عساکر که از شهادت امیر ناراحت و از بی مبالاتی امیرنصرالله خان و درباریان او ناراض بودند، به تحریک چند عسکر هراتی که در راس شان شخصی بنام غلام رسول قرار داشت، عساکر را به شورش و خونخواهی امیر شهید تحریک کردند که منجر به گرفتاری و زندانی ساختن 15 نفر از خانواده مصاحبان به شمول سپهسالار محمد نادرخان و تعدادی دیگر از اراکین دربار جلال آباد گردید و خطر قتل و قتال آنها پدید آمد.

وقتی اطلاع قیام عساکر و برهم خوردن نظم عمومی در آنجا به اطلاع کابل رسید، امیرامان الله خان بروز چهارشنبه 7 حوت 1297 ش محمود خان بارکزائی (مشهور به یاور محمود خان) را که از اقوام علیاحضرت مادرشاه و شخص معتمدش بود، با دونفر دیگر به جلال آباد اعزام کرد و به او هدایت داد که: «دقت شود به خاندان محمد یحیی خان تکلیف نرسد و بدون مزاحمت آنها را و دیگر محبوسین را بطور مهذبانه بکابل بفرستید و سردارنصرالله خان و سردار عنایت الله خان اگر بخواهش خود شان عزم ورود به کابل داشته باشند، بیایند و اگر قصد آمدن نداشتند، باوشان گفته شود که خود را بطرف لغمان بکنار بکشند و در جلال آباد نباشند، زیرا که ما در آنجا خیال دیگر داریم و در همین هفته ما آنجا را مرکز فعالیت های نظامی تأمینات سرحدی سمت مشرقی و جهاد استرداد استقلال قرار میدهیم و باید موانع و مخالف وجود نداشته باشد.» (وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، صفحه 109)

محمود خان پس از مواصلت به جلال آباد نخست بر سر قبر امیر شهید رفت و اتحاف دعا کرد و سپس محمدغوث خان کرنیل را وظیفه داد تا به خانواده مصاحبان از حفظ جان شان اطمینان دهد و آنها را به کابل اعزام دارد. او ظاهراً از اقدام غلام رسول حمایت کرد و برایش گفت که طبق امر امیرامان الله خان زندانی ها تحت نظر شما و تعدادی از رفقای شما توسط موتر به کابل اعزام میشوند و بعد تسلیمی شما دوباره به جلال آباد آمده و در نظم شهر اقدام میدارید.

صبح زود روز بعد تاریخ 8 حوت (پنجشنبه) همه زندانی ها به شمول خانواده مصاحبان بوسیله موتر با دست و پای بسته زیر اداره غلام رسول بسوب کابل براه افتادند و حوالی شام همان روز در حالیکه تعداد زیاد شهریان کابل به انتظار ورود آنها در دوطرف سرک ارگ ایستاده بودند، به کابل مواصلت کرده و راساً داخل ارگ شاهی شدند. وکیلی پوپلزائی می نویسد: «محمود خان شخصی معتمدی را در جلال آباد دانانده گفته بود که به همراه رسول هراتی تا ارگ کابل رفته و این پیام مرا بحضور عرض کند که غلام رسول شخص نهایت شریر بالفساد است و من او را به طلسمی و بحیث سرکرده جمعیت محبوسین بکابل فرستادم و چون او آرزوی باز آمدن به جلال آباد را دارد، قطعاً اجازه نفرمائید و او را به سمت دور بیک وظیفه تعیین نموده بفرستید و مفصل احوال او را وقتی بکابل برسم، عرض خواهم نمود.»

پوپلزائی در ادامه می نویسد: «محبوسین وقتی شام روز پنجشنبه 8 حوت بکابل رسیدند، شهریان به روی اشخاص آب دهن خود را می انداختند و دشنام ها می دادند و می گفتند: همین اشخاص پدرما را کشته اند، سالها پلو خوردند و عزت دیدند و آخر خیانت کردند و دیگر دشنام ها و طعنه ها میدادند. غلام رسول هراتی می گفت: "او مردم کابل، سپاه و رعیت! من این نامردها را بندی کرده ام؛" وقتی موترهای حامل محبوسین به دروازه شرقی ارگ کابل رسیدند، پوره وقت شام بود. غلام رسول هراتی که می خواست فردا صبح واپس عازم جلال آباد شود، مطابق پیام سری محمود خان به وی اجازه داده نشد و گفته شد که شما چون شخص باکفایت می باشید، باید بیکی از حکومت ها مقرر شوید و به حاکمی محال پنجشیر مقرر گردید.» (مأخذ بالا... صفحه 196 - 107)

با این وضع امیرنصرالله خان ناگزیر از مقام امارت استعفی داد و بیعت نامه خود را به امیرامان الله خان ارسال داشت و متعاقب او شهزاده عنایت الله خان که از طرف عم خود با لقب "نائب السلطنه" مفتخر شده بود، با بردار خود سردارحیات الله خان عضدالدوله متفقاً نامه نوشتند و به امیرامان الله خان بیعت کردند و با موترهای جدا گانه روانه کابل شدند و هر سه در داخل ارگ در عمارت "کوتی" زیر نظارت گرفته شدند که عنایت الله بعد از مدت کوتاه به منزل خود و با فامیل خود یکجا شد و سردارنصرالله خان در همان عمارت باقی ماند و همه روزه با فامیل نزدیک خود دیدار میکرد.

الطاف شاه امان الله و ناسپاسی محمدنادرشاه بعد از رسیدن به سلطنت:

در این باره سخن زیاد است، ولی یک شمه ای آن در این متن گزارش می یابد: سپهسالار محمدنادرخان با جمعی از خانواده به شمول پدر و عم و برداران و عموزاده های خود با دیگر زندانیان وقتی بتاریخ 8 حوت 1297ش از جلال آباد تحت نظارت غلام رسول هراتی به کابل رسیدند، نیز در داخل ارگ با رویه مناسب و محترمانه زندانی شدند که البته بعد از مدت کوتاه بنا بر مصلحت های چند از اتهام وارده برکنار ماندند و دوباره به مقامهای قبلی خود برگردانیده شدند.

اینکه چه مصلحت ها در اینکار نقش داشت و روی چه انگیزه آنها از عقوبت نجات یافتند و بار دیگر به احیای قدرت در عصرامانی موفق شدند، بطور مختصر میتوان دلایل ذیل را در زمینه ارائه کرد:

1 - طوریکه شاه امان الله در روز اول جلوس موضوع استقلال را یکی از شروط قبولی سلطنت خود قرار داده بود، لذا او نمیخواست در همچو لحظه حساس به زندانی ساختن شخصیت های منسوب به خانواده صاحبان یک مشکل داخلی را بار آورد که به هدف اصلی او یعنی استرداد استقلال صدمه برساند. با آنکه شاه امان الله میدانست که سپهسالار محمد نادرخان ظاهر و باطن متفاوت دارد و گاهی برضد انگلیسها در جمله هواداران استقلال جا میگرفت و بعضاً به نفع انگلیسها نظر میداد، چنانچه این خصلت او هنگام اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول به اثبات رسیده بود. به هر حال شاه امان الله از روی حسن نیت و ضرورت خواست رفع کدورت کند و در عین زمان از سپهسالار محمدنادرخان که از تجارب کافی در شورش منگل در عصر سراجیه در سمت جنوبی برخوردار بود و در آنوقت بعد از سپهسالار صالح محمدخان در ردیف دوم نظامی کشور قرار داشت، استفاده مسلکی نماید.

2 - نقش و توصیه های علیا حضرت در جلب و جذب خانواده سرداریحیی خان از طریق وصلت های چند جانبه که فکر میکرد با موجودیت آنها میتواند دشمن ها را به نحوی به دوست پسر خود تبدیل نماید و بر استحکام موقف او بیفزاید، عامل دیگر اینکار بود. ناگفته نماند که علیا حضرت قبلاً در عصر امیرحبیب الله خان یک دختر خود را (مسماة صفیه ملقب به "ثمرالسراج") در عقد شاه ولی خان و دختر دیگر امیر را که مادرش وفات و علیاحضرت او را به دختری خود قبول و در جمع دختران اصلی

خود محسوب می‌کرد (مسماء صفورا ملقب به "قمرالبنات") را در عقد شاه محمود خان در آورده و نیز دختر دیگر خود (ملقب به "نورالسراج") را با محمد هاشم خان برادر دیگر محمدنادر خان نامزد کرده بود که این نامزدی بعداً برهم خورد و موجب رنجش دو خانواده گردید. علاوه بر این حضرت برادر زاده خود (مسماء زرین - دختر لویناب شاغاسی خوشدل خان ویگانه خواهروالی علی احمد خان) را در عقد نکاح احمد شاه خان پسر عم محمدنادر خان در آورد که به این اساس کوشید بین دو خانواده روابط مؤدت ایجاد کند، ولی نتوانست با اینکار حس رسیدن بقدرت را از مخیله خانواده مصاحبان دور سازد، برعکس این نزدیکی با خانواد سلطنتی موجب شد تا قدرت و شهرت مزید آنها افزوده گردد.

3 - علاوه بر شاه امان الله که طبیعتاً یک انسان رؤف و مصلح بود، خواست با این خانواده از کمال مروت کارگیرد و باحسن نیت و خیرخواهی نه تنها آنها را از زندان رها کرد، بلکه به بسیار زودی سپهسالار محمد نادر خان را در معرکه استقلال به حیث قوماندان قوای افغانی به محاذ جنوبی مقرر نمود و او را به معیت دو برادرش شاه ولی خان و شاه محمود خان و همراهی حضرات شمس المشایخ و نورالمشایخ بدانصوب اعزام داشت.

اکنون بی‌مورنخواهد بود تا در مورد الطاف شاه امان الله در برابر خانواده مصاحبان و بخصوص شخص محمد نادر خان از یکطرف و خصلت عنودانه محمدنادر خان در برابر شاه امان الله از طرف دیگر، طوریکه قبلاً به متن مندرج کتاب "نادر افغان" در زمینه تذکر رفت، باز هم لازم خواهد بود که جهت تداعی خاطر به یکی دونه مهم برگرفته از آن کتاب را که پرازکنایه و ادعای های خودغرضانه او علیه شاه امان الله غازی بیان شده است توجه را جلب نمایم:

در کتاب نادر افغان به گونه ای انتقاد بر امان الله خان چنین آمده است: «چون امیر امان الله خان بدون اشکال و موانع تاج و تخت افغانستان را اشغال و میدان را از اعمام و برادرانش ربود، در صدد تحکیم و تشدید قوائم امارتش در دیگر ولایات و حکومت افغانستان برآمد و در پی شناختن خویش بحکومت انگلیز افتاد، زیرا که با وجود اعمام و اخوان بزرگش ازین ادعای لاستحقاق شاهی [در این کتاب از ارسال بیعت نامه ها جداگانه امیر نصرالله خان، سردار عنایت الله و سردار حیات الله خان عنوانی امیر امان الله از جلال آباد هیچ تذکری داده نشده است - کاظم] او همان طوریکه در داخل افغانستان تمام زعمای امور و اولیای حکومت و عامه مردم در ورطه حیرت و استعجاب افتاده در موضوع قبولیت او به شاهی افغانستان تردد داشتند [چگونه تردد که حتی کوچکترین مخالفت در مرکز و در ولایات کشور بر علیه اعلام سلطنت او بوقوع نیبوست - کاظم]، حکومت انگلیز هم رسماً از شناختن او بشاهی افغانستان در حالیکه عم معظم و برادران بزرگش موجود بودند، استنکاف داشت همان بود بدون تدقیق و سنجش در موقعیکه از عسکر و ذخائر حربی خود هم معلوماتی نگرفت و نه آنقدر پولی داشت که بتواند مصارف مکمل محاربه را تا جریان طبیعی آن تأمین کند، اعلام جنگ کرد.» (کتاب "نادر افغان"، صفحه 97 - 98)

در متن فوق این ادعا که گویا: «در این موقع شاه امان الله خان بحیرت افتاد که بکدام اصول جلب توجه ملت را بخود حاصل و هم حکومت انگلیز را بشاهی خود قانع سازد» از حقیقت بدور است، زیرا شهزاده امان الله خان به مجرد دریافت خبر شهادت پدر در کابل مجلسی از اعیان و درباریان را دائر کرد و وقتی همه او را به قبول پادشاهی واداشتند، او در همان لحظه گفت که پادشاهی را به دو شرط قبول میکند: خونخواهی پدر شهیدش و کسب استقلال کامل افغانستان. اینکه گفته شده که امان الله خان بدون سنجش از آمادگی قوای نظامی و با وجود نداشتن پول کافی برای مقابله با انگلیس ها علیه آنها

اعلام جنگ کرد، باید به دو نکته توجه نمود: یکی اینکه شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند و خواست با اعلام جهاد و راه اندازی جنگ زمینه راه حل سیاسی را از طریق مذاکره با انگلیسها فراهم نماید و به همین دلیل بعداً پیشنهاد متارکه را که از جانب انگلیس ها ارائه شده بود، قبول کرد و امر توقف جنگ را درحالی صادر کرد که مجاهدین در جبهه جنوبی درحال پیشرفت بودند. همچنان اشاره به عدم توانائی نظامی دولت از زبان محمد نادرشاه معنی آنرا دارد که او به همین دلیل نمیخواست علیه انگلیس ها درآنوقت اعلام جهاد گردد، چنانچه سردار شیراحمدخان ایشک آقاسی نظامی از بنی اعمام سپهسالار و درضمن شوهر خواهرش در یک مجلسی که برای حصول استقلال کشور در برج شمالی ارگ تحت ریاست امیرامان الله خان دائر گردیده بود، چنین بیان کرد: «بسر و جان و مال برای انجام خدمت بزرگ که اعلیحضرت تاجدار مان می فرمایند، حاضریم، و لیکن اطمینان میخواهیم که خداناخواسته اگر ما [درجنگ استقلال] شکست یابیم، اداره نظام حربیه بما اطمینان قوت الظهر را میدهد یاخیر؟ همچنان اداره مالیات ازگدام ها و ذخایر به کابل اطمینان خوراکه نظامی و مندی را میدهد یاخیر، اطمینان امنیت و بالآخره کفن مرده و چین زنده میسر میگردد یا خیر؟ و بعد ازین اطمینان ما حاضریم سروجان و مال خود را دراین راه قربان کنیم!» (پوپلزائی: کتاب "سلطنت امان الله شاه..."، صفحه 116)

شاه با شنیدن این حرف دانست که بعضی ها نمیخواهند جنگ استقلال فوری آغاز گردد و می کوشند آنرا برای یک سال به تعویق اندازند، لذا شاه برخلاف نظراکثریت ناگزیر اعلام کرد که: «ما از همین حالا به جنگ آغاز میکنیم، چرا که استقلال بدون جنگ و به مفت بدست نمی آید و تا یک سال معطلی موقع از دست می رود و دشمن به تدارکات نظامی خود می پردازد.» (مأخذ بالا... صفحه 116)

شاه امان الله در همان روز اول قبول سلطنت برای استرداد استقلال کشور بدون چشم داشت به هر نوع کمک خارجی با همان وسایل و امکانات محدود کمر همت بست، درحالیکه امیرنصرالله خان به مشوره درباریانش به شمول سپهسالار محمد نادرخان در همان ساعت بعد از قبول امارت خود به انگلیسها نامه نوشت و از ادامه رابطه خود برطبق موافقتنامه سال 1274 ش 1895 م امیرشهیید با انگلیسها اطمینان داد و این یکی از دلایل عمده رو گرداندن مردم و فسخ بیعت از امیرنصرالله خان و اطرافیان او محسوب میشود.

(ادامه دارد)